

خدایگان شیر دل شمشیر زن با شمشیری چون عقیده خود صاف - از میان مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشیر گویی در آن حرب گاه بر شمایل آن شاه می لوزید^۱ - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفع این مهم و دفع آن ملاعین به بندگان دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمانی - که شمشیر در روی است - دفع^۲ اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیر قادر بر کمال بکه رسد - من از عین^۳ الکمال حشم می ترسم -

سرو تا خاک تو بر چشم بندم^۴ مگر کز چشم بد اندیش مندم
فلک ز روی چنان روشن ندید است من از دیده بدان^۵ آتش سپندم
که^۶ بدان سخن^۷ غرا و رسوم هیچجا باقامت می رساند - هر یک^۸ بزبان حال^۹
از اسلحه در مقابل^۹ آمدند - نیزه می گفت که شاهها امروز دست
از من کوتاه کن که زبان سخن من از بسیاری جدال^{۱۰} و قتال کزده شده
است - مرا در روی خصم مجال طعنه نمانده - مبادا که چون بجنبم
حرکت^{۱۱} پویشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقد شست^{۱۲}

۱ می لوزند B.

۲ تبغ اجل را از خمر بیحجاب 100 p. Akbari, Tabakāt

۳ من از عین الکمال حشم می زنم M. من از عین الکمال جسم میزنم C. B.

۴ ممکن کز چشم بد 100 p. Akbari, Tabakāt and M. B.

۵ بران آتش M.

۶ Tabakāt Akbari, p. 100 after the quatrain, says

نازمانی در میدان جهد شرایط غرا و رسوم هیچجا باقامت می رساند

۷ بدان سخن M.

۸ هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه B. and M.

۹ دیگر که در مقابل M.

۱۰ جلال و قتال M.

۱۱ چون بر چشم M.

۱۲ عقد شست تو عقد جواهر کشاد و کفاد تو B. عقده جوز بر جو زهر کشاد بر کشاد

تو عقده^۱ جو زهر کشاده بقصد این^۱ فسدّه پیش سرور - من خود^۲ در رفتن
 خاک بر سر میکنم - نباید ترک تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر
 در خانه هشتم در گوش کمین از کمان کید^۳ و کین بر سبیل جسارت و جفا
 خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشته تدبیر از دست تفکر
 نمی باید^۴ داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود
 می پیچم - ساعتی بموقف تامل توقف کن - که اسلامیان و اسلام چون
 طناب بر بسته خیم نعم تو اند - الله الله با این طایفه^۵ رسم طناب اندازی
 را چندین اطناب^۶ مده -

* بیت *

من برنوبت پیش تو سر در طناب آورده ام

تو کمند از زلف^۷ انداز ای کمند انداز من

فی الجملة آن شاه دین پناه - کفر گاه - بهمه^۸ قلب سپاه با این گروه گمراه
 از نیم روز تا شبانگاه^۹ غزوی بی اجبار^{۱۰} و اکراه میکرد - غوغاء غالبان و غا
 و غلیان سرغزات^{۱۱} غزا گوش گیتی و اسماع سما، کر کرده - زبانهای آتش
 که از سر نیزه اغر^{۱۲} معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در^{۱۲} گذارد پیغام
 اجل بکحرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود
 که یوم یقر الامر^{۱۳} من اخیه - پشت زمین چون چشم پیوان پسر بباد داده
 پرخون - رومی آسمان چون فرق^{۱۴} پسران پدر کشته^{۱۴} پر گرد^{۱۵} *

عقد جو زهر جو زهر کشاد بر کشاد and M. عقده جوهر کشاد نو کشاد نو بقصد B. 1
 تو بقصد

۲ خود رفتن B.

۳ کیل and B. کند M.

۴ تفکر نمی باید B.

۵ و ستم طناب B.

۶ طناب B.

۷ زلف نه انداز B.

۸ سهم قلب سپاه کفر گاه بهم قلب و سپاه M.

۹ شامگاه M.

۱۰ پی اجبار و اکراه M.

۱۱ سر عزالت غرا B.

۱۲ تیغ که دران کرد M.

۱۳ فوق پیران M.

۱۴ پسران بزرگشته M.

۱۵ ترک کرد B.

(۵۰)

آهنِ شمشیر^۱ چون آتش چه تپمی ای پدر
تا مرا داغِ یتیمی بر جگر خواهی نهاد

هم در عین این عنا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگه تیری از شستِ قضا
بر بالِ آن شهبازِ فضایی غزا رسید - و مرغِ روح او از قفس^۲ قالبِ بچمن
جفان و روضهٔ رضوان نقل کرد^۳ **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - همان زمان پشت
دینِ محمدی چون دلِ یتیمان زار^۴ بشکست - و سدِّ ملتِ احمدی
چون گورِ غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از
دست بشد - اعتمادی که بیضه^۵ اسلام بود از جا برفت - راست وقت
غروبِ آفتابِ ماهِ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فدا شد -
گردن بر شعارِ سوگواران جامه در نیل زده اشک سیاره بر اطرافِ رخساره^۶
روان کردن^۷ گرفت - زحل بر وفقِ رفایی شرطِ عزا کسوت سیاه گردانید -
از مرگ او بر اهلِ هندوستان نوحه میکرد - و مشتری بر دریغِ آن گرد اندود
و قبایِ خون آلودهٔ فرع چاک و دستارِ زیر خاک می زد - و مریخ که
دستِ قوت او چون چشمِ ترکان و رومی معیشت او چون جعدِ زنگیان
تنگ و تاریک باد از تاسف این^۸ **خارِ خارِ در دلِ خون انگینخت** -
چون حوت در نقشِ آفتاب و چون حمل در قبضهٔ قصاب می^۹ طپید -
آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعه نکوشیدم بر آسمان
بر فیاسد و در زمین فرو می شد، و زهره چون می^{۱۰} دید که اجرام از جنگ

۱ شمشیر آتش چون چه

۲ م. قبص and B. قفس

۳ کرد و انا الیه راجعون B.

۴ م. یتیمان وار

۵ م. اسلام را

۶ م. روان گرفت

۷ تاسف این خاک خار خار B.

۸ ب. قصاب می طلبید

۹ م. چون دید

(۵۱)

ایام چه رحمت یافتند زیر فی^۱ الطنبور نغمه دف را ورق بگردانید -
و سماع در پرده دیگر آغاز کرد - بر وفات ابن شاه بنده نواز خود بجای ساز
فالیدن گرفت - عطار که در غزوات و فتوحات بر موافقت کاتب - فتح نامها
در قلم آوردی در آن نظّم از سواد دوات خود زوی سیاه میگرد - و از اوراق
دفتر خویش پیراهن کاغذی می پرداخت - ماه حالی در صورت هلالی
با قامت منحنی در آن قیامت زمین سر بر دیوار^۲ افق می زد و مراتب
مراتبی نگاه می داشت -

• رباعی •
روی بخاک می نهی ره که چنین نخواهمت
ماه زمانه ترا زیر زمین نخواهمت
گر بشکار می روی جان من ست خاک تو
خلوت خاک خوش بود جان من این نخواهمت
حق تبارک^۳ و تعالی روح مطهر مطیب آن شاهزاده غازی را بمدارج اعلی
و مراتب والا برساند - و دم بدم جام مالامال تجلی جمال و جلال خودش
بخشاند - و هر شفقت و مرحمت و تربیت و عاطفت که در حق این
شکسته بی کس داشته است - سبب مزید درجات و معجز خطیات او
گرداند^۴ - آمین رب العالمین •

^۵ القصة چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا
آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان
بحواله او گردانید - و ملک^۵ کجور را نیابت داد - بعد از چندگاه مرض بر
تن مبارک سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

۱ زبر الطنبور. B.

۲ دیوار و در افق. M.

۳ حق سبحانه و تعالی. B.

۴ گرداند. B.

۵ B. omits القصة

۵ کجور. B.

(۵۲) .

و ازکن دولت را با او بعیت دان و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکهذوتی بر بندر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ملک^۱ کجور نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده^۲ است اگر او بر تخت نشیند هیچکس^۳ را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک کوتوال^۴ حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ^۵ سارق و حسن بصری^۶ و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده^۷ جدا کردند - و خسرو خان^۸ را با خیل و تبع او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائه بود - * بیت *

ای دل جهان محفل ثبات و قرار نیست
دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود -
و الله اعلم بالصواب *

ذکر سلطان معزالدین کیقباد

سلطان معزالدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود - بعد بجا آوردن شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائه بانفلق امرا و^۹ ملوک

۱ هیچ کسی را B. ۲ ناستوده M. ۳ کجور B.

۴ ملک الامرا فخرالدین کوتوال Tabakāt Akbarī, p. 103 کوتوالیک حضرت M. دهلی.

۵ سارق M.

۶ حضرت خواجه حسین بصری Barani in Tārīkh Firūz Shāhī, p. 121 says

۷ جدا کردند M.

۸ Barani, in Tārīkh Firūz Shāhī, p. 122 says:—

در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند *

۹ M. omits امرا

وایمه و قضات در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر از معارف^۱ و مشاهیر بتمام با او بیعت کردند - جمله کار داران جد را بر اشغال قدیم مقرر داشت - فاما چغد نغز را اشغال جدید تعیین کردن فرمود - چنانکه ملک ترکی^۲ خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهده^۳ داد یکی یافت ملک جارجی^۴ سر جاندار گشت - و خواجه خطیر الدین را خواجه جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان معز الدین در قصر کیلوکهری روز جمعه بار عام داد - بجهت دست^۵ آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیل کرد^۶ - عرضه داشتی از زبان امیر ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمره ملاحین در حدود ملتان با لشکر انبوه آمده بود - بنده کمینه لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاحین زد - و ایشان را از اقبال بادشاه منهرم گردانید^۷ - الغرض چون فتح نامه بر عامه خلق با آواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی بیایند و مبارکباد کنند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ^۸ سارق امیر حاجب و ملک غازی وکیل در و ملک کریم الدین نایب باریک و ملک بهرام آخور بک و ملک جارجی سر جاندار و ملک مغلتی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتی و جارجی را جلا کردند - و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد و از بر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فخر وکیل د:

۱ معارف مشاهیر M.

۳ M. omits عهده

۵ M. omits دست

۷ M. گردانیده

۲ Barani, p. 128 ملک اختیار الدین ترکی

۴ M. جارجی

۶ M. نو مسلمان خیل کرده

۸ M. ملک بیل سارق

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -
و علیشاه^۱ کوه چودی و خورم^۲ برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -
و برتبه قرب رسیدند^۳ - ملک جهجو را اقطاع شق سامانه تفویض شد -
دختر او را سلطان در حباله خویش آورد^۴ و ملک کبکی را سر جانداز
و ملک شعبان سبلیق^۵ شکنه بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنة المذکور عزیمت
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تبار^۶
که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید^۷ که در حدود لاهور و ملتان
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق^۸ را اسیر کرده - سلطان خانجهان^۹
شاهک باریک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسد ملاءین را مالش^{۱۰}
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور^{۱۰} رسید طایفه ملاءین بغیر جنگ
عزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایه جمون - بیشتری را
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت
آمدند - هم در اذنی آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در
اقانیم بنگاله بر تخت سلطنت جاوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین
خطاب کرد و با جمعی^{۱۱} انبوه بقصد دهلی می آید - سلطان معز الدین
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطه اوده
روان گشت - چون در کرانه آب^{۱۲} سر رسید - میان هر دو لشکر محایل
شد - آب سر در میان بود هیچ یکی عبیره کردن نمی توانست - امرا

۱ علیشاه M.	۲ خورم M.	۳ قرب شدند M.
۴ آورده M.	۵ سبلیق M.	۶ کفار تبار B.
۷ رسید M. omits	۸ بسیار اسیر کرده B.	
۹ جان جهان M.	۱۰ لاهور M.	
۱۱ جمیع انبوه B.	۱۲ آب سرور M.	

و ملوک غیاثی در میان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرر عبیره کرده در اوده آمده در چبوتره^۱ تلبسی پدر و پسر^۲ بر یک تخت بنشستند تا یکپس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپرده^۳ خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازی و تحف و نفسم دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلان کوه پیکر با عمارت و نقایس دیگر پسر را داده طرف لکه فوتی مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلی باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران کتاب قرآن السعدین ساخته است^۴ - و کیفیت احوال بنام^۵ باز نموده - الغرض چون^۶ سلطان معز الدین باز گشت - در قصر^۷ کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت^۸ - در سنه سبع و ثمانین و ستمائنه ازبر^۹ خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتم^{۱۰} کچهن شغل باریکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان^{۱۱} پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید^{۱۲} که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب نداد - ملک کوتوال

۱ حوتره تلبسی M.

۲ M. omits بر

۳ در پرده خویش گرفت M.

۴ M. omits است

۵ بتامی M.

۶ M. omits چون

۷ B. قصبه کیلوکهری

۸ ساخته M.

۹ M. ازبر

۱۰ B. ایتم

۱۱ M. ازبر خان

۱۲ M. omits تو

از هر خان و پسران و برادر او را در خانه خود درون حجره موقوف کرد^۱ چنانچه همانجا^۲ برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش^۳ خلجی شد - و شایست خان خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می^۴ بود - چنانچه از اسراف و افراط مباشرت و معاشرت^۵ باز لقوه بر ذات مبارک سلطان غالب شد - ملک^۶ ایتمر کجین با امرا و ملوک اتفاق کرد که شایست خان را دست آرند که تجارب^۷ زمانه بسیار دیده است - نباید که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر کجین پیش ازین چاکر بچه^۸ شایست خان بود - شمه از غدر ملک ایتمر مذکور بر شایست خان بکشاد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند طلبید - زهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم^۹ خود را که حاجا حسین^{۱۰} گفتندی بر سبیل الافخ در برن فرستاد و نقویر ساخت^{۱۱} که لشکر^{۱۲} مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس و اسباب موجود شبان شب بیایند - و مقابل غیاث پور گذار^{۱۳} لب آب چون بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود - ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده^{۱۴} را بر خود طلبید که ما را ذک مایه نکسر است - شما امشب بر من باشید - همچنان کردند -

۱ M. کرده

۲ M. همانجا

۳ B. برش

۴ B. مشغول بود

۵ M. omits معاشرت

۶ B. omits ملک

۷ M. تجارب

۸ M. ازین جا گریخته شایست خان

۹ M. عمه

۱۰ M. omits حسین

۱۱ M. نقویر ساخته

۱۲ M. omits لشکر

۱۳ M. گذارا لب آب

۱۴ M. omits را

چون روز^۱ شد در فیروزه^۲ کوه که انرا بهوکل پهاری گویند نفشت -
 و عرض لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پی مقطع قنوج نزدیک شایست
 خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس^۳ بطلب ایشان فرستاد که
 سلطان می طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کت دیگر فرستاد -
 همچنین ایتمر مذکور کس می فرستاد - این دفع میکرد - چون^۴ ملک
 ایتمر دید که شایست خان نمی آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک
 ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش از آن سوار شده
 بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد
 توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکر قنوج
 مانده است - ملک ساعتی فرود آید^۵ تا بحضور عرض^۶ کرده برابر
 رکاب بحضور رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسب فرود آمد - شایست
 خان دست او بگیرفت - گفت شما مردمانی که آدمی را بر طریق گوسپند
 ذبح کنید - و^۷ در آب می اندازید - این چندین بر من می خواهید
 بکنید - ملک ایتمر را همانجا^۸ گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل
 کوشک کیلوکهری ایستاد - ملک در پی مقطع قنوج با او موافقت نمود -
 همدران محل فخرالدین کوتوال با پسران بمبارکباد^۹ ما^{۱۰} نو بر سلطان
 میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال
 بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان
 جمله امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

۱ B. omits

۲ M. فیروز کوه

۳ M. omits یک کس

۴ M. خود ملک ایتمر

۵ M. فرود آید

۶ M. عرضه کرده

۷ M. omits و در آب می خواهید بکنید

۸ M. گرفته گردن

را از کدارا با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی ^۱ ملک حسام الدین را مقدمه لشکر کرده ترتیب و تعبیه جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیائی و معزنی نیز با پیلان و عساکر قاهره مستعد جنگ ^۲ آمدند - ملک نصیر الدین شحذه پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشک کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمت باد لقوه داشت و سوار شدن نمی توانست چند نفر معدود چنانچه قاضی عالم و امیر علی و دو نفر خواجه سرا برداشته ^۳ بالای کوشک کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجینی پایک ^۴ که از مقربان سلطان بود با جمع خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - او را در کشتی سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهوتی خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیائی بسر آمده بود و مدت ملک داری دودمان بلبندی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجینی پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیش در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوار مستعد درون کوشک فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در گذر گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چبوتره سیجانی ^۵ برد - و بر تخت سلطنت اجلاس ^۶ داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگاهداشتن سلطان تعیین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک ^۷ جهجو ^۸ آورده گفت شاهزاده

۱ M. پسر مایکی

۲ M. جنگ بیرون آمدند

۳ M. برداشت

۴ B. رحلی پایک

۵ M. سبجانی

۶ B. اجلاس دارالملك داد

۷ B. omits ملک

۸ B. جهجو

شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب ملک شوید -
 و مرا ^۱ اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیپالپور ^۲ دهید تا من همین
 زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایان نیابت و درخور وزارت توئی -
 مرا اقطاع کوه پده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست
 خن آورده ^۳ و گفت حق سبحانه و ^۴ تعالی ترا بجهت دواتهای
 فراوان آفریده است - همچنان کن که ملک جهجو میگوید - بعده ^۵
 شایست خن ملک جهجو را جامه دهانیده ^۶ همان زمان در کوه ^۷
 روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری ^۸ نصب کنند - شاهزاده
 را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنفشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم
 روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا
 به تشنگی و گرسنگی هلاک شد - و دران وقت سلطان معز الدین این نظم
 از انشای خود نوشتن فرمود *

• رباعی •

اسب هنرم ^۹ بر سر میدان ماند ست
 دست کرم در ته سفدان ماند ست
 چشم که صد کان گهر ^{۱۰} کم دیدی
 امروز بیا ببین ^{۱۱} چه حیوان ماند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم ^{۱۲} سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود ^{۱۳}
 و مدت ملک سلطان معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود و اللهُ اعلم
 بالصواب *

1 B. omits مرا

2 سیالپور B.

3 آورده و گفت M.

4 حق تعالی M.

5 بعده M. omits

6 همان B.

7 کوه B.

8 در سیر M.

9 اسب هنرم M.

10 کان گهر کردیدی B.

11 امروز بنانان M.

12 B. omits محرم

13 B. omits بود

ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیتباد بود -
 چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهری شهادت یافت سلطان
 شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنه^۱ المذکور در
 چپوترا^۲ سیجانی^۳ بر تخت سلطنت اجلاس دادند - فایب مملکت
 شایست خان شد - چون او^۴ ضابط ملک بود و فایب گشته تا مدت سه
 ماه ملک بر قرار خویش بماند^۵ - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه
 و جمیع بندگان غیائی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست
 خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکنت^۶ فایب^۷
 امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکنت ایشان را بزبان^۸ فریب داد
 و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست
 خان آمد - و از^۹ مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک
 حسام الدین پسر خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه
 سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارد - چون سلطان را بر شایست
 خان آورد ایتمر سرخه و بندگان دیگر را خبر شد - ایشان^{۱۰} سلاح پوشیده
 تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح
 بردند و بجنگ پیوستند - شایست^{۱۱} خان و خلجیان دیگر را سوار
 شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

۱ M. سبجانی

۲ M. omits او

۳ M. نمائده

۴ M. بکنت

۵ M. ایشان را زبان

۶ B. omits و از مکر ایشان اعلام داد

۷ M. omits ایشان

۸ B. omits شایست خان

در آن محل از اسپ خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده در سه زخم
تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ^۱ یکی کار نکرد - ملک
اختیار الدین کمان کشید - تیری^۲ بر ایتمر سرخه مذکور زد چنانکه هم
بدان^۳ زخم تیر گشته شد - سر او را بالای نیزه کردند - درین محل صاحب
طبعی^۴ گوید *

سهراده که ملک را^۵ بتدبیر بداشت تیری زد خصم را زبر و زیر بداشت
در خانه ملک شاه خلل بود آن روز او آن همه خانه را^۶ بیک تیر بداشت
چون ایتمر سرخه گشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست
خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده^۷
محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت^۸ بنشست - سلطان شمس الدین
هم در آن حبس برحمت حق پیوست *

نوش فلک بی نمک نیش^۹ نیست شغل جهان شعبده^{۱۰} بیش نیست
مدت ملک سلطان شمس الدین کیگازس سه ماه و چند روز بود و الله
اعلم بالصواب^{۱۰} *

ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجی بود چون فتنه ایتمر
سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

۱ M. omits هیچ

۲ B. omits تیری

۳ M. همدران

۴ B. طبع

۵ B. omits را

۶ M. آورده و محبوس

۷ M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست

۸ M. بیش

۹ B. مشغله

۱۰ B. بالصواب

(۶۲)

سنة المذكور^۱ سلطان جلال الدین باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیلوکهری
 بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیشترى اعمال و اشغال باقربای خویش
 مفوض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع
 حوالی داد - و پسر میانگی را^۲ ازکلی^۳ خان و پسر خرد را قدر خان
 و ملک حسین عم خود را تاج^۴ الملک خطاب کرد - و ملک خموش
 عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقبق امیر حاجب و ملک خورم و کیلدر
 و ملک بکنت^۵ نایب امیر^۶ حاجب و ملک اختیار الدین هندو خان
 غیاثی نایب و کیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک
 عز الدین برادر زاده قریبک میمنه و ملک عوض قریبک میسره و ملک
 احمد چپ سر جاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک
 علاء الدین برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی^۷ اخور بگ
 میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهان خطاب یافت -
 و کمال الدین کافوزی را عهده نیابت عارضی و فخر الدین کوچی را عهده
 دادبیکى تفویض کرد - و اسد الدین^۸ و قیم^۹ سهم الحشم و شمله^{۱۰} حشم^{۱۰}
 گشتند - در ماه شعبان سنة المذكور^{۱۱} ملک چهجور^{۱۲} در کوه^{۱۳} طغیان

ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیای برنی در تاریخ فیروز شاهى^۱
 صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس على اصح الروایه سنه
 تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح " ز هجرت
 ششصد و هشتاد و نه سال " تحریر فرموده *

تاج الملک مخاطب گشتند B. and M. ۴ ازکلی خان M. ۳ را M. omits ۲

ملک اباجی Barani, p. 174 اصاجی M. ۷ امیر M. omits ۶ بکنت M. ۵

و شمله حشم M. omits ۱۰ و قسم M. ۹ اشد B. ۸

در 119 and also Tabakāt Akbarī, p. 119 در دویم سال جلوس Barani, p. 181^{۱۱}
 سال دویم از جلوس

ملک چهجور Barani, p. 181^{۱۲}

در کوه M. 13

ورزید - امیر علی سرچاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلایی که اقطاع طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک ¹ نصرت شکنه بلوگه و ملک علی بک و ملک تبران جمله در کرک ² جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازی ³ مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک ماندند - امرای ⁴ مذکور ملک سیلیق ⁵ را برایشان فرستادند که توقف شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را گرفته گدین زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگان غیاثیم بر ملک جهجو خواهیم رفت - از کرک ⁶ در بداون آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبیره کرده در قصبه بعلانه ⁷ لشکر ساختند - و منتظر آمدن ملک جهجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت - و لشکر خود را در فوج کرد - یک فوج پسر میانگی ارکلیخان را داد و بجانب امروده ⁸ روان کرد - و فوج دوم ⁹ برابر خود بجانب کول و بداون بیرون آورد تا ملک جهجو از جانب کبر در آمد - و ارکلیخان در جو باد ¹⁰ رفت - کنار لب آب رهپ ¹¹ هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند ¹² شباروز جنگ قایم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله ¹³ بر ملک جهجو آمده چنان تیر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب می رسد - اگر میتوانی برو - ملک جهجو را طاقت استقامت نماند

1 قتلغخان نصره M.

3 البغازی M.

5 سیلیق M.

7 بعلانه B.

9 فوج برابر خود کول و بداون B.

11 آب وهب B.

2 کیرک M.

4 B. omits مذکور.

6 اکرکوک B.

8 امروده M.

10 M. در حواله رفت.

13 M. کوبله و ملک.

12 چنانکه قایم ماندند B.

(۶۳)

شب‌اشب بگریخت - چون روز شد از کلیتخان عبیره کرده تعاقب نمود -
 بهیم^۱ دیورا بدوزخ فرستاد و ابغازی کشته شد - و ملک مسعود اخوزبک
 و ملک محمد^۲ باین زنده بدست آمدند - از کلیتخان بجانب ابهری
 کیتور^۳ و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الملک بیگ اخوزبک
 شد - سلطان بجانب دارالملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان درخ بجانب
 سنام بسبب دفع فتنه عبد الله بچه شاهزاده خراسان^۴ که بالشکر انبوه^۵
 آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد
 بسیار رفت اما جنگ قائم نماند - آخر مسامحت کردند - و تحف
 بسیار از یکدیگر یادگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان
 بجانب دارالملک دهلی باز گشت - خان خانان را درین وقت رحمت
 شد و رحمت حق پیوست - از املی خان از ملتان در دهلی آمد -
 سلطان از املی خان را بدهلی^۶ گذاشت و خود^۷ بجانب مندور
 عزیمت فرمود - چون آنجا رسید وقت نماز شام^۸ ملک فخر الدین
 کوچی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلی و برادرش تاج الدین
 کوچی و هر نماز و ملک مبارک شکار بک غیثی غدر اندیشیده اند -
 سلطان در آن شب بیدار بود چون روز شد باز عام داد - جمله امرا و ملوک
 بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلی آورد^۹ و گفت چون الله سبحانه
 و تعالی^{۱۰} مرا ملک بواسطه شما نداده است^{۱۱} بسعی شما از من
 فرو - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

۱ بهیم دیو M.

۲ M. omits محمد

۳ ابهری کسینور M.

۴ M. omits خراسان

۵ انبوه بیرون آمده M.

۶ در دهلی M.

۷ M. omits خود

۸ نماز شد M.

۹ آورده و گفت M.

۱۰ M. حق تبارک و تعالی

۱۱ M. نداده است

(۶۵)

همان زمان اقطاع بداؤن او را مفوض شد - جامه یافت و روان کرد -
و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرجان‌داری از هرنما بستیدند -
و ملک بغرا کندالی^۱ را دادند بعده حصار مندر فتح شد - سلطان
بکوچ متواتر سواری^۲ کرده بسوی دارالملک مراجعت فرمود :- چون
در کوشک کیلوکهری رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر
خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نوشتن فرمود * رباعی *

آن زلف پریشانت زولیده نمی خواهم

و آن روی چون گلزارت^۳ تفسیده^۴ نمی خواهم

بی پیرهنفت خواهم یکشب بکنار آئی

هان بانگ بلندست این پوشیده^۵ نمی خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغور بر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا
و ملوک بروی یار شده اند - ملک الغور بر سلطان گفت که سیدی موله
و قاضی شیخ جمال الدین کاشانی^۶ و پسران او و ملک تندر و ملک
کنکی^۷ و ملک هندو پسر نوعی^۸ و ملک عز الدین بغانخان و هتویا
پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگیرند و مقید کردند - بعد ازان
سیوم روز نماز جمعه اکبر و صدور حضرت دهلی را طلب کردند - در سرای
محصن ساختند - سلطان^۹ در منظر نشسته بود - سیدی موله و
امرای مذکور را بیاروند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که
درویشان را در کار مملکت و امور سلطنت چه گذر^{۱۰} - شیخ آغاز کرد که
این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قاضی

۱ M. کندانی ۲ سواری کرده B. omita ۳ M. گلزارین

۴ M. تفسیده and B. تبسیده ۵ M. بوسیده ۶ M. کلیسانی

۷ M. کنکی ۸ Barani, p. 174 پسر نوعی B.

۹ M. ساختند در منظر ۱۰ B. چه سرد

جلال الدین^۱ آورد که چون دانشمند^۲ بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهی^۳ شد - او نیز گفت بهتان^۴ و بر من افترا بحق مالک یوم الدین می کنند و من ازین افعال منزه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا^۵ پایک را بگرز^۶ بکشند - و پسر ترمی را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت: یکبار غدر کردی بخشیدم اکنون چه میگوئی - گفت همچنان است^۷ که بادشاه می فرماید اما در آنکه غدر اندیشیده بودم جان بخشی کردی * شعر^۸ *
تا بیاموزند شاهسانی که زر بخشند و سیم
رسم جان بخشیدن سلطان دین فیروز شاه
بالله العظیم این بار بی گناه کشته می شوم - اگر فرمان شود دپ^۹
کنم - بعده روی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی^{۱۰} موله ماجرا نمی کنید - در نفر قلندر یک حیدری در آمدند - و کارد بکشیدند - معائن مبارک سیدی پاک دین^{۱۱} با زخم فرود آوردند^{۱۲} و سوزن جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بنفشست - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بزدند - آنگاه ارکلی خان

۱ قاضی جدال آورده M.

۲ دانشمندی M.

۳ خواهی شدن and B بزرگ چه خواستی شدن M.

۴ نیز گفت بر من افترا می کنند سلطان M.

۵ هتیا M.

۶ پایک را بزخم گرز بکشید M.

۷ است M. omits.

۸ این بار upto شعر M. omits from.

۹ Barani p. 211 says:—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبرهی بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معنی از علما فقهی طلبید - علمای متدین بیک زبان گفتند که دپ مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود *

۱۰ موله M. omits.

۱۱ آن پاک دین B.

۱۲ آوردند B.

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی استغفار می کرد^۱ - همچنین می آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه سیدی پاک^۲ دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت می گفت و می خندید عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْغَفْرَانُ • • رباعي •

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاف صفتان و زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگوز مرد^۳ مردار بود هر آنچه او را نکشند

فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفه باقی را دب کذاندند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پایی سلطان گرفت - سلطان جمله را جان بخشید کرد - بعد آن دوم کرت بجانب رنذبور^۴ مهم کرد - ارکلیخان بی رخصت سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کوه جایی رفته^۵ بود سلطان بسبب این معنی^۶ بغایت متردد و مشوش می بود - طرف^۷ کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد - و دران این رباعي از انشای خاص^۸ خود نوشتن^۹ فرمود - • • رباعي •

مرا که قدم بر سر گردون^{۱۰} شاید از تودۀ سنگ و گل چه قدر^{۱۱} افزاید
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم^{۱۲} درست باشد که شکسته درو آساید

ملک سعد منطقی و راجا علی را طلب فرمود و گفت درین^{۱۳} رباعي هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب^{۱۴} نیست بغایت پسندیده

۱ M. omits سیدی استغفار می کرد ۳ M. omits from منش to پاک

۲ B. مرد مردار and M. مرد مردان

۴ M. زنهور

۵ M. جایی بود رفته

۶ B. omits معنی

۷ B. کالپور

۸ M. خاص

۹ M. نوشتن

۱۰ M. شاید

۱۱ M. چه دور افزاید

۱۲ B. بنهادم نست

۱۳ M. در رباعي

۱۴ M. omits عیب

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید^۱ فاما عیب آن من درین در بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود * رباعی * باشد که درین جا گذر کس^۲ باشد کش خرقه وزای چرخ اطلس باشد باشد ز دم یا^۳ قدم معتبرش یک ذره بما رسد همان بس باشد بعد آن چند روز دیگر خبر ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر رفت و فہب کرد و مال و پیل و اسپ بی شمار دست آورد و بجانب کره باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دہلی مراجعت فرمود - و ملک عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاہ بتابد و طرف لکھنوتی برود - ملک ریحان عرضه داشتی بحضرت^۴ اعلیٰ ارسال کرد کہ ملک علاء الدین ہراس گرفته است اورا مستظہر گردانند - و محمد خطاب را کہ از ملک علاء الدین تافتہ بود و در حمایت قدر خان افتاد بند کرده بدو سپارند تا مگر^۵ ملک علاء الدین مستظہر گردد - چون عرضه داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان^۶ در بجزرا سوار شد و لشکر را فرمان داد تا کفارہ آب گرفته آید - چون نزدیک کرہ رسید ملک علاء الدین الماس بیگ را با مبلغی^۷ جواهر کہ از نہب و تاراج^۸ دیو گیر بدست آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد کہ ملک علاء الدین چرا نمی آید - او عرضه داشت کہ می ترسد - می خواهد کہ طرف لکھنوتی برود - اگر بادشاہ میخواست کہ او پریشان نشود - بادشاہ جهان تنہا

۱ می گویند M.

۳ با قدم B.

۵ تا مگر B.

۷ بیگ را مبلغی B.

۲ درین خاکدوس شد کس M.

۴ اعلیٰ M. omits.

۶ رسید سلطان در بجزرا سوار و لشکر B.

۸ و تاراج M. omits.

برود و او را بیارد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفته ایشان نشنید - با چند نفر معین چنانچه خورم و کیل در و ملک فخر الدین کوچی و ملک عوض قریبگ و ملک جمال الدین ابوالمعالی و نصیر الدین کهرامی و اختیار الدین فایب و کیلدر و ترمیتی طشتدار بوقت نماز دیگر گذار لب آب گنگ شد - هم در کرازه آب جایگاهی راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و پهلای سلطان پاک سیرت^۱ افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسن^۲ ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم^۳ و چندین سال بهر این^۴ پروردم که از من هراس گیری - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار^۵ تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم^۶ بکشت - سر مبارک او را بر نیزه کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتی آوردند^۷ - ملک علاء الدین دریده طناب کشتی بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته^۸ غرق شدند - ملک فخر الدین کوچی زنده بدست^۹ آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهی ظاهر کرد - ملک احمد جب لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - از کلیخان پسر میانگی سلطان که در خور سلطنت ولایت بادشاهی بود تا آمدن او از ملتان توقف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلی بر تخت^{۱۰} نشاندند - و سلطان رکن الدین^{۱۱} ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

۱ M. سلطان افتاد. ۲ M. محاسن مبارک. ۳ M. omits و پدرم.

۴ B. بهر آن. ۵ B. سالم پلید سردار.

۶ Barani, p. 215 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

۷ M. آورده. ۸ M. انداختند و غرق. ۹ B. بر دست.

۱۰ M. omits بر تخت. ۱۱ M. رکن الدین را ابراهیم.

(۷۰)

دهلی با او بیعت کردند - بعده ملک علاء الدین بکوچ متواتر بجانب
 دهلی رانده می آمد - در هر منزلی که می رسید اجزها^۱ زر لشکر را
 میداد - چنانچه خلق تمام رخ بر^۲ علاء الدین نهادند - چون در کنار^۳ چون
 رسید عراده و منجنیق^۴ نهاد و اجزها را بیرون انداختن گرفت^۵ - امرای
 دهلی^۶ بر ملک علاء الدین عهدها فرستادند و بیعت کردند - بعده دوگان
 سه گان^۷ امرای هر روز ازین جانب می تافتند و بر ملک علاء الدین
 می پیوستند - چون سلطان رکن الدین را این حال معلوم شد طاقت
 استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکلیخان نهاد - ملک قطب الدین
 و ملک احمد چب و بغرا گیلانی موافقت نمودند و در ملتان رفتند -
 روز دیگر ملک علاء الدین آب چون عبیره کرد و در سیری نزول فرمود - بعد
 از سی^۸ روز دیگر بر تخت مملکت بنشست - و این واقعه در نوزدهم
 ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه بود - این رباعی می گفت^۹ -

دیدم چه کرد چرخ ستم گار^۹ و اخترش

فامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش

در خاک او فکند چه خورشید ملک را

گردون که خاک بر سر خورشید انورش

مدت ملک سلطان جلال الدین مرحوم هفت سال و چند ماه بود

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^{۱۰} •

۱ M. اجزها زد. ۲ M. آوردند.

۳ M. عراده منجنیق. ۴ M. بیرون انداختن طرف امرای.

۵ Tabakāt Akbarī, p. 137:

ملک علاء الدین هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراکنده ساختی *

۶ M. دوگان یگان امرای. ۷ M. بعد از پنجم روز.

۸ M. این رباعی می گفت M. omits. ۹ M. چرخ ستم گار اخترش.

۱۰ M. بالصواب و الیه المرجع و المآب.

ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجی بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه ذی الحجه سنة المذكور باتفاق امرا و ملوک در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هر کسی را بر اندازا حال او خطاب و اشغال معین گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باریک و الغ خان خطاب کرد - ملک هرذمار وکیلدر امین خان و ملک سورنج^۲ نکشیخان و ملک اماچی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان^۳ خان را مفوض شد - یوسف خواهرزاده ظفر خان و سنجر حربون^۴ البیخان و سلیمان شه برادر زاده البیخان و برادر زاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان^۵ و ملک نصرت نصرت خان^۶ مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوچی تمغاج خان^۷ و فخر الدین کوچی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پرده داری یافت - در ماه محرم سنة ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البیخان را در ملتان^۸ بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصارى شدند - ساکنان و متوطنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت می آورد - چون نزدیک

۱ M. omits ملاء.

۲ از ارسلان خان را مفوض B.

۳ بغرشخان M.

۴ کوچی و تمغاجخان B.

۵ ملک سورنج نکشیخان M.

۶ سنجر خسر پوره البیخان M.

۷ نصرت خان M. omits.

۸ در ملتان M. omits.

(۷۲)

ابوهوهر رسید فرمان^۱ جهان مطاع صادر گشت که همانجا ارکلیخان
و سلطان رکن الدین را در^۲ چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی
تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چپ و الغورا
نیز میل کشیده در گوالیر^۳ فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرنامار یافت -
الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلی خان یار بودند
ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلی خان^۴ و ارسلان خان
را از سامانه بزد کرده در بهرایچ جلا^۵ کردند - و همانجا زه در گردن
انداخته بیاویختند - و هرنامار از ملتان طلب شد او را نیز کور کرده
در آچه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مفوض شد - همچنین لشکر
ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان^۶ الغ خان و ملک تغلق امیر
دیدالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق
شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار دست آورده میرسد -
رالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اول حمله انهمزام
در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر
گشتند - کورت درم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان^۷ خود قصد ولایت
هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیای در آمد^۸ - سلطان الغ خان
و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف
شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکر ملاعین منهوم گشت - قتلغ خواجه
با بعضی لشکر جانب ترکستان^۷ روی نهاده بعد از^۹ رفتن همانجا در دوزخ

۱ فرمان آمد تا همانجا M.

۳ کالپور M.

۵ جدا کردند M.

۹ خراسان M.

۲ در چشم in در omfts B.

۴ ارکلی خان M. omits

۵ ملک الغ خان M.

۷ بعد از M. omits and رفتن همانجا B.

(۷۳)

رفت - کُرت سیوم ترغی^۱ که یکی از مرکبان^۲ آن دیار بود با لشکر انبوه
 بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه^۳ گرفته تا حد برن
 رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصار بی شد - سلطان بجهت^۴
 دفع ملاحین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام
 در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شبخون بر
 ملاحین زدند - بعفایت^۵ الله تعالی لشکر ملاحین شکسته و مغهزم شده
 باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق او را در حضرت
 آورد - کُرت^۶ چهارم محمد ترنق^۷ و علی بیگ که بادشاهزادگان
 خراسان بودند لشکر بی شمار و مردان جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج -
 یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیا - دوم جانب ناگور تاختند -
 سلطان ملک نایب^۸ بنده خود و ملک تغلق امیر دیداپور را در امره
 نامزد فرمود - چون ایشان در امره رسیدند چنان تحقیق شد که مغل
 بسیار غذایم^۹ بدست آورده است - کناره آب رهب گرفته
 می آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو
 لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر
 و دستگیر گشتند - غل^{۱۰} و زنجیر که مشتاق گردن آن ملعونان بود
 معانقه گرد - خذره^{۱۱} - فغلو^{۱۲} - لشکر اسلام ایشان را غل در گردن کرده در
 حضرت آوردند - و جمله غذایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود
 رها کنانیدند - و بیشتری از ملاحین علف تیغ بی دریغ^{۱۳} گشتند - باقی

1 M. نزعی

2 M. مرکبان

3 M. کوه کروه

4 سبب دفع فتنه ملاحین M.

5 M. کُرت omits

6 M. ترنق

7 B. and M. ملک نایب خود

8 B. بسیار غذایم بی شمار

9 M. omits from غل to آوردند

10 M. omits بی دریغ

(۷۳)

شکسته و پیریشان باز رفتند - گرت پنجم اقبال^۱ منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترقق و علی بیگ در حد ملتان تاختند - و این بار لشکر بی عدد بود - اما چون^۲ فیروزی سلطان علاؤ الدین معاينه کرده بودند و کرات منهزم و مقهور و مغضول^۳ گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را^۴ با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حد ملتان رسیدند لشکر مغل^۵ تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملاءون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده^۶ اسیر و دستگیر شد - غنایم که بدست ملاءین آمده بود تمام باز شدند^۷ - لشکر اسلام مظفر و منصور بحضورت اعلی^۸ باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابت عساکر هندوستان گرد آن دیار^۹ نگشت و رخ بدین^{۱۰} طرف نهد - چنین می آرند که سلطان در شراب شربی^{۱۱} تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضران مجلس را^{۱۲} بیگانه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت^{۱۳} غدر غدر - قاضی بها را بکشت - دیگران را باز گردانید^{۱۴} - چون روز شد قاضی بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را تمام^{۱۵}

۱ اقبال B.

۳ و مغضول M. omits

۵ لشکر تاخته غنیمت M.

۷ بنام باز خریدند M.

۹ گرد این نگشت M.

۱۱ شربتی B.

۱۳ گفت غدر قاضی M.

۱۵ بنام M. omits

۲ چون از روزی سلطان M.

۴ را M. omits

۶ بود به تمام اسیر B.

۸ اعلی M. omits

۱۰ برین طرف M.

۱۲ را M. omits

۱۴ دیگران باز گشتند M.

پیش داخل بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشند - و هرکه شراب خورد در زندان ابد^۱ کنند - بعد از آن در سنه سبع و تسعین و ستمائه سلطان بجهت بر انداختن طایفه مغل^۲ نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای^۳ آن نو مسلمانان تنی چند^۴ که در شهر بودند بر سلطان عذر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و بر خلق ایشان بدگمان شده - قرار عذر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه نامستعد شکره پراند و خلق بنظر^۵ مشغول گردید ما سوار در آئیم - بروی بزیم^۶ - او را و نزدیکان او را بکشیم - منبیهان این خبر بسمع مبارک سلطان^۷ رسانیدند - بعده^۸ سلطان خفیه بر مقطعان^۹ بلاد و ممالک فرمان فبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعود و بیک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشند^{۱۰} - چنانچه هیچ یکی از مغلی^{۱۱} گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد از آن بجانب هندوستان بیرون آمد^{۱۲} و دیوگیر را که در نوبت امیری فتح کرده بود و غنایم فراوان^{۱۳} و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی حق تبارک^{۱۴} و تعالی او را صاف گردانید و از انهرام لشکر ملاحظین

۱ M. omits ابد

۲ M. در اثناء

۳ M. خلق نظاره

۴ این خبر شایع بسطان M.

۵ بر مقطعان بدان ممالک M. and بر متعلقان بلاد ممالک B.

۶ M. بکشند

۷ M. ۱۳ فراروان بدست آورده بار دیگر بکشاد و چون ممالک دهلی M.

۸ B. omits تبارک و

۲ M. نو مسلمانان

۴ B. نو مسلمانانی چند

۶ B. بروی بزیم

۸ M. omits بعده

۱۱ B. مغل

۱۳ M. آمده

شدند - بعضی از ایشان برای همیه دیو در جهان رفتند و بعضی جانبین
پراگنده گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت -
و در سنه تسع و تسعین و ستمائه الغ خان با عساکر انبوه جانب رنتهپور^۱
و جهان نامزد شد - در آنجا^۲ رای بود همیر^۳ دیو نام حصاری شد^۴ -
و حصاری بر سر کوه باسنگام تمام داشت که عقاب بدستون بر آن کوه بی
ستون نتوان گذشت^۵ - و او را درازده^۶ هزار مرد تازی سوار و پیاده بی شمار
و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها^۷ ساخته کرد -
هر دو لشکر^۸ از آن مقام پسترباز گشت و نزل کرد - از آنجا الاغان بحضرت
فرستاد تا از استحکام حصار و استعداد پیاده و سوار عرضه^۹ دارند - و رکاب^{۱۰}
دولت بانهدام و انهزام آن مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال
بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کرده بکوچ متواتر در رنتهپور رفت
و آن را فتح کرد - و همیر دیو لعین را بدروخ فرستاد - پیل و مال و خزاین
و دفاین او بتمام^{۱۱} در دست ارکان دولت آمد - و در آن قلعه کوتوالی تعیین
فرمود و اقطاع جهان^{۱۲} بالغ خان مفوض شد^{۱۳} - از آنجا قصد قلعه چنور
کرد و آن را نیز^{۱۴} فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چنور را
خضر آباد نام کرده بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی^{۱۵} بپیروزی و
پیروزی بجانب دارالملک دهلی باز گشت - و در سنه سبع مائه سلطان^{۱۶}
ملک عین الملک شهاب ملتانی را با لشکری بسیار در مالوه نامزد کرد -

همیره M. ۳ از آنجا B. ۲ جهان and رنتهپور Barani, p. 213 رنتهپور M. ۱

نتوان گذشت upto که عقاب M. omits from ۵ نام حصاری بر سر کوه M. ۴

لشکرها B. and M. ۸ لشکرها M. ۷ ده هزار M. ۶

امکان دولت B. ۱۰ عرض دارند M. ۹

شد M. omits ۱۳ جهان M. ۱۲ بتمام دست آورد M. ۱۱

سلطان M. omits ۱۶ اعلی بجانب M. ۱۵ آن را فتح M. ۱۴

(۷۸)

تا^۱ مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شر ایشان بکفایت رساند - و هر که سر در ربه اطاعت آورد او را بصلحت امان و تشریف استظهار مشرف گرداند - و در آن ایام در مالوه کوکا نام مقدمی بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لکه پیاده داشت - چون لشکر در آن نواحی رسید کوکا طاقم مقاومت نیارزد - فرار نمود - ولایت او بنام تاراج و نهب گشت^۲ - و در آن ایام در سیوانه مفسدی بود ستلیدیور^۳ نام - با جمعیت انبوه در قلعه سیوانه حصاری شد - لشکر بسیار کوشش نمود^۴ اما نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعه مذکور زیر و زبر^۵ گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و ستلیدیور لعین را بدوزخ فرستاد - و همدر آن سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کسمر^۶ دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده^۷ راپات اعلی بجانب دارالملک دهلی^۸ مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمانه لشکرها بجانب تلفگ نامزد شد - چون لشکر در حدود تلفگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاری شد - لشکر^۹ حصار را گرد کرده ولایت بنام نهب و تاراج نهاد - رای تلفگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربه اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بعصرت باز گشت - بعد از آن

۱ مفسدان دیار را قلع کند M.

۲ نهب گشت - بعده ازان در روانه M.

۳ کوشش نمودن نتوانست کشاد M.

۴ قلعه مذکور فتح کرد و ستلیدیور M.

۵ بعده omits

۶ M. omits دهلی

۷ مالدیور نام جمعیت M.

۸ کتھر دیو M.

۹ لشکر اسلام حصار B.

ملک نایب باریک^۱ با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام^۲ در حد معبر رسید ولایت معبر^۳ نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار^۴ بر دست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد^۵ - اقالیم معبر در ضبط و تصرف بندگان حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاء الدین از کار جهانگیری و شغل کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده^۶ بنیاد نهاد - فرمود تا اهل تقویم و اصحاب تنجیم به^۷ نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجمان^۸ بر حکم فرمان اعلی از شمار تقویم و حساب تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتی کار خیر شاهزاده^۹ مدالله عمره^{۱۰} اختیار کردند - بطالع سعد و اختر میمون در شهر قبههای فلک سای^{۱۰} بر آوردند - و بکنج و مهرتاب^{۱۱} پوشانیدند - و اهل طرب از^{۱۲} مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ^{۱۳} آوردند - بعد از آن چندگاه سلطان را زحمت تیپ^{۱۴} غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیت صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارت پیران هتھنپور رود - حق تعالی^{۱۵} سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتھنپور بزیارت پیران^{۱۶} رفت - ملک نایب بسطان باز نمود که البخل را اتفاق آنست

۱ M. ملک نایب باعساکر ۲ M. omits اسلام ۳ M. ولایت نهب کرد

۴ M. omits و دفاین بی شمار ۵ B. omits فرستاد

۶ M. شاهزادگان بنیاد نهاد ۷ M. omits به

۸ B. منجمان نیک توین حکم ۹ B. شاهزادگان اختیار

۱۰ B. فلک سایه ۱۱ B. و بکنج و مهرتاب

۱۲ B. از اهل طرب مسلم ۱۳ M. در چرخ آوردند ۱۴ M. omits تیپ

۱۵ B. حق سبحانه و تعالی ۱۶ M. omits پیران

(۸۰)

که خضر خان را در ملک بنشانند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز^۱ تمام کند - و مِنْ كُلِّ الْوَجُوهِ خود مُلْکاً بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود^۲ خبر نداشت - این معنی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البغان را بکشند - چون البغان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البغان را گرفته بکشند - چون ملک نایب کار البغان^۳ پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - جو البغان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اطاع امره بدر مفوض گردد تا آنجا باشد - بمضمون آنکه آن فرزند در امره بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمان طلب صادر نگردد اصلاً^۴ در حضرت اعلیٰ نیاید - چون فرمان اعلیٰ بر خضر خان برسد بغایت متردد و متامل^۵ شد - و از هتجهنپور در امره رفت - و در امره نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامت بادشاهی باشد بحضرت اعلیٰ^۶ فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهی بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجب سیاستی و مستوجب ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گداهي و یا خطائی در وجود آمده باشد بگذارد^۷ - سوار شد - دوم روز از امره در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در گذار گرفت -

۱ و سلطان از خود خبر B. ۲ چندگاه کار او نیز تمام M.

البغان سنجبر پرداخت B. and البغان را پرداخت M. ۳

نگردد در حضرت نیاید M. ۴ متامل M. omits ۵

در حضرت فرستد M. ۶ بگذرد B. ۷

(۸۱)

بوسه بر سر و روی^۱ آن شاهزاده یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود
 برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدن مادر رفت ملک نایب
 حرامخور^۲ قواشی بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت -
 پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر^۳ خضر را اتفاق ملک گرفتن
 نیست بی فرمان بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان
 ضبط و هوش نمازده بود^۴ فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند
 کرده در گوالیر^۵ فرستند - هر دو برادر بی گناه^۶ را بند کرده سیوم روز در
 گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد -
 و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه
 خمس عشر و سبعمائه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین
 لقب بود بر تخت بنشانند^۷ و سلطان شهاب الدین خطاب کرد
 و خود^۸ نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر
 فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد^۹ - چون این خبر بر
 خضر خان رسید^{۱۰} چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ^{۱۱} نهاد - سنبل
 حرامخور ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد
 که امرای علانی^{۱۲} را بدست آورده دفع کند - همدران^{۱۳} اندیشه فاسد
 بود که مبشر و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاء الدین اندیشه کردند
 که حرامخور را بکشند - در آن شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

۱ M. بوسه بر روی او داد فرمود

۲ M. حرام خوار محل خلوت

۴ B. نمائده بود و خوف گشته فرمود

۵ M. omits بی گناه

۶ M. بکشند

۱۲ B. اعلائی

۳ M. omits اگر

۵ M. کالیور

۸ M. کرد و چون نایب

۱۱ M. دل زیر فساد سنبل

۷ M. نشانند

۱۰ M. رسید

۱۳ M. بعد از آن اندیشه

و سرها^۱ در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ بران^۲ بران حرامخور
انداختند - او گریخته در پرده^۳ حرماگه خرید - از آنجا بیرون^۴ آورده سرش
بریدند - بعد از آن مبارک خان که درون پنهان مانده بود^۵ از حرم محترم
بیرون آمد - سلطان شهاب الدین^۶ را خدمت کرد - خود نایب ملک شد
تا^۷ مدت چهار ماه - چون سلطان شهاب الدین خرید بود صلاح
و فساد مملکت نمی دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان^۸ نظر داشتند
اما بیرون فتوانستند داد - بعده^۹ مبارک خان سلطان شهاب الدین را
جلا کرد^{۱۰} و خود^{۱۱} را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود -
و این واقعه در سنه ست عشر و سبعه مائه بود *

* بیت *

تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود
همه را عاقبت کار همین خواهد بود
و مدت ملک سلطان علاء الدین بیست و یک سال بود و الله اعلم بالصواب *

ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاء الدین بود - چون
سلطان شهاب الدین را جلا^{۱۰} کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سنه
المذکور در قصر دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و کسان
خود را بالقب و اشغال معین گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

۱ B. بر کشیدند و پرها در بنا گوش بسته بیکر بالا

۲ M. omits بران

۳ بیرون آوردند سرش بریدند

۴ M. مانده بود برنده مبارکخان از حرم

۵ M. omits الدین

۶ B. چون مدت

۷ B. مدت چهار ماه بگذشت

۸ M. بر مبارکخان آن نظر

۹ M. omits بعده

۱۰ M. جدا کردند

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی^۱ میر خان - و ملک دیبندر
ظفر خان شد - و ملک فخرالدین^۲ جونا پسر غازی ملک امیر آخور -
و ملک قیصر خاص حاجب^۳ - و اصبح قریبک میسره^۴ - و یک لکھی معمر
قریبک میمنه - و بشیر معزی^۵ نایب خاص حاجب - و بیگ روزمنی
سر جاندار میمنه - و حسن بیگی سر جاندار میسره - و خواجه حاجی شب
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همدران سال جلوس اتفاق کرد که
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود
مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند •

• نظم •
پسندیده نبود ز فرهنگ و رای جهان بادشه را خسرامش ز جای
که داند که در پرده بد خواجه کیست بصدق اندرون مخلص شاه کیست
بنده^۶ به که جا گیرد اول فراخ پس آنکه زند سوی هر بیخ شاخ^۷
بعده سلطان فرمود^۸ هیچ کس را از شما گمان بود که ملک بوجود
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی
بی واسطه و بی منت کسی ملک بمن داد مقدر که باشد^۹ که از من
بستاند - و آن وقت که بستاند حد کیست که باز^{۱۰} دهد - و این بیت
می گفت^{۱۱} •

1 Barani, p. 379 and Tabakāt Akbarī, p. 175 شیر خان ملک محمد مولی

و محمد مولی عم خود را شیر خان خطاب فرمود

2 Barani, p. 379 فخر الدین آخربگ جونا برید ملک

3 Barani, p. 379 قریبک و میسره M. 4 ملک تاج الدین حاجب قیصر خان

5 M. معتری 6 M. تنه آن که جا 7 B. بیخ و شاخ

8 M. گفت 9 B. مقدر باشد که از 10 M. باز دهاند

11 M. omite و این بیت می گفت

(۸۴)

* بیت *

خدا داد ما^۱ را بشمشیر و رای نیارد سته دیگری مجز خدای
 آنکه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک
 کهپی را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرت دار الملک باز گشت -
 چون در بالا کهپی^۲ ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک بخموش غدر
 اندیشید - و چند نفر دیگر بار یار شدند - آرام شه پسر خورم کهجوزی وکیلدر
 جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد^۳ اسد الدین و ملک
 مصری را بگرفتند - ایشان مقر شدند - سیاست پیوستند - سلطان از آنجا
 بکوچ متواتر در دهلی آمد - بعد ازان یک کهپی در دیوگیر عصیان ورزید
 و علامات بادشاهی ظاهر گردانید - سلطان لشکرهای قاهره^۴ خسرو خان را
 داده در دیوگیر بجهت^۵ دفع فتنه^۶ یک کهپی نامزد فرمود - چون خسرو
 خان آنجا رسید لشکرهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند^۷ یک کهپی
 را گرفته غل در گرس و زنجیر در پای کرده خدوة فغلو^۸ بر خسرو خان آوردند -
 خسرو خان او را در حضرت فرستاد - و آنجا سیاست پیوست - خسرو خان
 از آنجا کوچ کرده طایفه راکهو^۹ را فهب و تراج کرد^{۱۰} - و غنایم فراوان
 از زر سامت^{۱۱} و ناطق بدست آورد - بعد از ان جانب تلنگ رفت -
 چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقت مقاومت نیارود - حصار
 شد - خسرو خان حصار را محصر^{۱۲} کرد - بعد از^{۱۳} چند روز رای
 مذکور^{۱۴} عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

1 M. خدا داد ها را

3 B. بامداد اسدالدین

5 M. سبب دفع

7 M. راکیهو

9 M. غنایم فراوان بدست آورد بعد از جانب تلنگ

11 M. بعد ازان چند

2 M. بالا کهپی

4 M. لشکر قاهر

6 B. جمع شده بود

8 B. تراج نهاد

10 M. حصار را مهر کرد

12 M. omits مذکور

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت و خدمت گاری^۱ بجا آورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی^۲ نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان^۳ بسیار بدست او افتاد^۴ خواست تا از سلطان عاصی شده هم در آن طرف بماند - امرا و ملوک حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه بغده^۵ و ملک تلبغه ناگوری و ملک حاجی نایب عرض و ملک تمر و ملک تکین و ملک مل و اموی دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلی آوردند - و این معنی بحضور^۶ سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفته ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد از آن^۷ چندگاه خسرو خان حرام خوار غدیری بچه غدر اندیشید - و چند نفر بر او اقبلی خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت^۸ با برادران و قرابتان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت^۹ و خنجر بر خنجر مبارک راند - سلطان از قوت جوانی و زور مستی خود را از دست حرامخوار رها کنانید و عزیمت سرامی معروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جمع مبارک

۱ و خدمتگاری M. omits

۲ متلی نهضت و بیست M.

۳ پیل بسیار M.

۴ بدست افتاده M.

۵ تلبغه بغده Tabakāt Akbarī p. 181 بغره M.

۶ آوردند بحضور سلطان M.

۷ بعد از آن چندگاه M.

۸ بدبخت M. omits

۹ پاک عنقاد up to و خنجر and گرفته کشت و خود بو تخت M.

را تمام ساخت

را بگرفت - و ساطلی را بر زمین زد و خنجر در سینه مبارک چنان زد که
 ساطلی شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن -
 پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست -
 و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زن سلطان را در حبالة خویش
 آورد^۱ - و این واقعه^۲ در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرین و سبعمائه
 بود •

شد خار خار بستر آن شخص نازنین گزار می رسید ز دیبا و ششترین^۳
 مدت ملک سلطان قطب الدین چهار سال و چند^۴ ماه بود والله اعلم
 بالصواب^۵ •

ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علانی بود - در عهد طفولیت
 خسرو خان و برادر او از نهب مالوه بردست لشکر^۶ اسلام اسیر گشته -
 و میان بندگان خاص جمع آمده در عهد سلطان قطب الدین مرحوم قربت
 و احتشام و اختصاص^۷ گرفت و نایب مملکت گشت - چون در اصلش
 خطا بود در عقلش نقصان - صواب کار خویش درین^۸ کار ناصواب دید -
 و کمال^۹ کفران نعمت ورزید •

درختی که تلخ است^{۱۰} او را سرشت گوش در^{۱۱} نشانی بیباغ بهشت
 در از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ^{۱۲} انگبین ریزی و شیر ناب

۱ M. omits from آورد up to وزن

۳ M. ششترش

۵ M. omits والله اعلم بالصواب

۷ M. احتشام گرفت ان مملکت

۱۰ M. تلخ آمد

۲ B. omits در پنجم ماه ربیع الاول

۴ M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود

۶ B. omits لشکر

۸ M. درین دید

۹ M. کمال

۱۱ M. برنشانی

۱۲ M. همه انگبین

سرانجام گوهر بکر آورد همان میوه تلخ باز آورد
 القصه بعد کشتن سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در
 برانداختن خاندان علائی دست بر آورد - و بعضی شاهزادگان و پسران سلطان
 علاء الدین مرحوم که در حادثات ماضیه از آفات مادر دهر بی مهر درون
 حرم در کنار مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان
 و بهار خان همه را بیرون آورده در ۱ سنه احدی و عشرین و سبعمانه میل
 در چشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائی را که مخالف خود دید دست^۲
 آورده بخواری و زاری تمام نبود و نیست گردانید - و بعضی را
 چنانچه عین الملک^۳ و شهاب تاج ملتانی و چند نفر دیگر^۴ را متفرق
 گردانید - اغلب هفود فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد
 قربت^۵ ناصر الدین خسرو خلی درمیان مسلمانان ظلم و تعدی کردن
 گرفتند - و عورات از درون حرم می بردند و خزاین و دفاین که از سلطان
 علاء الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف می کردند *

همه گنج و انباء دیرینه سال که ناز کسی حصر آن در خیال
 کاید درش هندوان را سپرد که هر یک بمقدار بایست بود
 و بعضی امرا و ملوک که بر دست او محبوس نشدند حیران و مضطر
 می بودند - تا ناصر الدین خسرو بخل فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد -
 و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقربین خود هر یکی را بخطاب
 و القاب مشرف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان
 و یوسف صوفی را صوفیخان و عین الملک^۵ ملتانی را علم خان و اختیار

۱ M. omite در

دست آورده بکشت و بعضی M. ۲

۳ عین الملک شهاب M.

چند فردی را متفرق M. ۴

ناصرالدین درمیان M. and اعتماد قریب B. ۵

عین الملک و اختیار M. ۵

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفی و کیاندر
 و ملک فخر الدین جوفا پسر غازی ملک آخور بگ قطبی آخور بگ
 گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوک اطراف را در حضرت آرد -
 بعضی می آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین
 آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ^۱ تازی برق کشد - ملک
 فخر الدین که همه وقت در اختلال خاندان سلطان علاء الدین تاسف
 میکرد بهانه یافت - بر غازی ملک^۲ بطغیبه مکتوبی نوشت - که زینهار
 این^۳ کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن^۴ نکفی - بلکه اگر
 خواست خدای تعالی^۵ باشد این فرزند نیز^۶ بخدمت می رسد -
 بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیبالپور^۷
 راند - پسر ملک بهرام آینده^۸ را نیز برابر خود برد * * بیت *
 نشسته بران تازیان بسراق همی راند یکره بیک اتفاق
 ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک فوج سوار متعاقب
 او فرستاد - ایشان^۹ سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک
 فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل تر بر غازی ملک رفت -
 و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام^{۱۰} باز گفت - ملک غازی ملک همان
 زمان مکتوبات^{۱۱} بجانب بعضی امرا و ملوک علانی چنانکه ملک بهرام آینده
 و ملک مغلظی امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتان
 و محمد شاه پسر امیر سیوهستان^{۱۱} و ملک بگ نکهی بنده علانی امیر

گفت تا چند سر اسپ M. 1

ملک غازی M. 2

نیشته که سخن این کافر نعمت را M. 3

اتفاق باین بد عهد نکفی M. 4

تعالی M. omits 5

نیز M. omits 6

بهرام امیر را M. 7

ایشان M. omits 8

بتمام M. omits 9

مکتوب B. 10

سوهستان B. 11

(۸۹)

سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون^۱ سلطان قطب الدین ایشان را
تکریض نمود - ۳ و ملک بهرام آینه^۲ بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک
غازی ملک آمد - و مغلی^۳ امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه
من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بی شمار با دهلی خلاف
نمی توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زیاده این خیال فاسد از دماغ
بیرون برد - و سر در رقبه اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب
نشدت ملک غازی بخصیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعان ملتان
فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارف ملتان^۴ بود با جمعی انبوه مستعد
شده در آمد - مغلی را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازی ملک
حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا
بیرون آوردند و کشتند^۵ - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین
بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوب غازی ملک رسید
سیوستانیان بر محمد شاه^۶ گفتند اگر غازی ملک را اطاعت کنی
ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - او را گذاشتند - محمد شاه جواب نوشت
که متعاقب مکتوب احرام گرفته می آیم^۷ - و قدری کیفیت از حبس
خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین
مکتوب^۸ غازی ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت
مخالفت غازی ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده^۹ بجانب
دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازی ملک

مغلی M. ۳ آینه M. ۲ استدعا چون M. ۱

آوردند بکشتند B. ۵ معارف ملک M. ۴

می آید M. ۷ بر محمد شاه را گفتند M. ۶

سامانه عین الملک و فایز الملک بر ناصر M. ۸

خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور M. ۹

(۹۰)

نیز مستعد شده. مقابل آمد^۱ - یک لکھی مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می خواست در دهلی بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتانی در دهلی بود - چون نبشته غازی ملک برو هم^۲ رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد - هر که در میان^۳ شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جواب مکتوبات^۴ هر یکی بر غازی ملک رسید خشم^۵ شد - و ملک بهرام اینه^۶ را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکت اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علایی بر افتاد - اکنون می خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید^۷ این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیاری شما برسم حلال خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدلهی میروند - ملک غازی ملک که حیدر ثانی^۸ بود لشکر را فرمود تا تمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از^۹ لشکریان مواجب دو سال مفروض کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازی ملک را این چنین پمن روی نمود از دیبالپور کوچ کرد^{۱۰} و بتواتر در سرسئی رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفی خان را با لشکرهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهائی جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

۱ مقابل آن یک لکھی مذکور M.

۲ بدو هم رسید B.

۳ حشم خود M.

۴ حیدر ثانی M. omits

۵ هر که میان شما که دهلی M.

۶ ایبه M.

۷ را از M. omits

۸ مکتوب B.

۹ نموده اند B.

۱۰ کرده M.

ناصر الدین منہزم گشت - خانخانان و صوفی خان پیلان و مراتب گم کرده در دہلی رفتند - غازی ملک از آنجا جانب دہلی راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرهای اطراف جمع کرده نزدیک بیلکوش^۱ لشکر گاہ ساخت - چنانچہ یک سر لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبنتہ^۲ و خزائن سلطان علاء الدین کشیدہ سہ گان چہار گان^۳ سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شہزادگان علائی را کہ پیش ازین کوز کردہ بود از دہون حرم بیرون آوردہ بگشت - و غازی ملک نیز نزدیک روضہ سلطان رضیہ منزلگاہ کردہ مستعد فرود آمد - روز جمعہ ناصر الدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیدہ ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازی ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعدہ^۴ ہر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصر الدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک با یک فوج خاص بمقدار سیصد سوار کہ چون کویہ بر جای مانده بود بر چندان ہزار سوار بزد - چنانچہ ہم در اول حملہ ترتیب مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصر الدین خسرو خان منہزم شدہ با بعضی امرای خود در متراک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا^۵ پردا خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاہ بامداد درون دہلی در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد کہ خانخانان برادر ناصر الدین در باغ خزیدہ است - ملک فخر الدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آوردہ در بازار دہلی

^۱ بیلکوش لشکرها M.

^۲ اندبنتہ M.

^۳ سگان چہار گان B.

^۴ بعدہ M. omite

^۵ در پردہ M.

(۹۲)

بگردانند - همچنان کردند - بعداً سیاست پیوست - و این واقعه در سنه

احدی و عشرین و سبعمائه بود * * بیت *

هرچه کنی باز نشانت دهند^۱ آنچه دهی باز همانست دهند
و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود و اللهُ اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب^۲ *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه پادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت
ار همه^۳ فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایی و هشیاری^۴ و عصمت
و پاکی و پاکیزگی محبوب و مذکور بود^۵ - و در کیاست و کفایت^۶
و فراست^۷ و دانایی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات
فرائض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی -
الغرض چون ناصر الدین منهزم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه عمراً ماه شعبان
سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات و قضات و سایر انام^۸
در دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک
علائمی را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت -
و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای
خود را القاب و اشغال تعیین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ
را الغ خان خطاب^۹ شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

۱ B. کنند

۳ هر فراهمی B.

۵ M. omits بود

۷ M. سایر الانام

۲ M. omits والیه المرجع و المآب

۴ M. omits و دانایی و هشیاری

۶ M. omits فراست

۹ M. خطاب او شد و ولی عهد خود گردانید

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب بارک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب^۱ ملک خطاب داد و^۲ دیوان وزارت بعهده شاهی^۳ داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسب حال^۴ ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سنه المذكور الغ خان را با عساکر قاهره جانب ولایت تلنگ و معبر^۵ نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوبه و بدبده^۶ پادشاهی بیرون آمد^۷ - لشکر چندیری و بداون و اودهه و کوه و دلمو و بنکرمو^۸ و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ^۹ در آمدند - لشکر دیوگیر نیز^{۱۰} بیامد - الغ خان در ارنکل که دار الملک هفصد سال^{۱۱} رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدمان و سران خویش حصار شد - و ارنکل را در حصار است - سنگین و گلی - و هر دو در غایت^{۱۲} استحکامی - چون الغ خان حصار گلی^{۱۳} را محصر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و^{۱۴} قاراج کزند - غذایم و علف بجهت لشکر بیازند - بدین سبب^{۱۵} لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند^{۱۶} - جنگهای مردانه^{۱۷} از طرفین سخت می شد -

بعده منادی داد M. ۳ داده دیوان M. ۲ کوشباشب ملک B. ۱

معبر M. omits ۵ مناسب ارزانی M. ۴

آمده M. ۷ الغ خان با کوبه پادشاهی بیرون M. ۶

ولایت ملتان در آمده M. ۹ دلمو و مکرمو M. ۸

سال را این مهادیو و آبا B. ۱۱ نیز M. omits ۱۰

نهب کنند M. ۱۴ گلین M. ۱۳ غایت محکم M. ۱۲

می نمود M. ۱۶ بدین سبب M. omits ۱۵

مردانه M. omits ۱۷

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر
 سبب نارسیدن خبر دهلی آوازه کرد که سلطان غیاث^۱ الدین نماید^۱ -
 و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکین^۲ و امرای
 دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را
 ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامشوار
 همه از آنجا هر کسی بجانب اقطاع خود رفتند - چون الغ خان بکوچ
 متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد
 تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت
 خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین مفرات^۳ صادر شد ایشان را
 هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی
 معالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانه ملک تکین را بیارد -
 او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی^۴ داماد ملک
 تکین از بندسی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور^۵ در کرانه
 سرو گرفتار شد - او را همانجا گردن^۶ زدند - پسر ملک تکین و خیل خانه
 او را در حضرت آوردند^۷ - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ
 پیش داخل^۸ دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر
 را راز گونه بردار^۹ کردند - چنین روایت^{۱۰} می کنند راویان اخبار که

۱ نماید امرا و ملوک M.

۲ ملک تکین B.

۳ بدین نوع M.

۴ طالقانی B.

۵ بگریخت در کرانه M.

۶ گردن زد M.

۷ حضرت آورد M.

۸ داخل M.

۹ M. + + Barani, p. 440 and Tabakāt Akbari, p. 195 در دار کردند

باز گونه B. را زنده بردار کرده

و این قصه در up to چنین روایت می کنند M. omits from 10

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دائماً عکس می کردی - بسبب آن خاطر عاظم شیخ المشایخ متروک می شد - درین اثنا هندوی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را در مسواک دادند - آن نو مسلم عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ نمکین آمد - و گفت ای شیخ در مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بشرفاً شیخ المشایخ متغیر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر فی الحال شیخ از زبان دُرر باز فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - از آن بل هر یکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرا تا سخن شیخ بنفاد رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرين و سبعمائه بود که ^۱ الغ خان را باز در تلفگ نامرد کردند - رای لدر مهادیو باز حصارى شد - بعد ^۲ چند روز بزخم تیر و نارک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی گرفت - و ارتکل ^۳ را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان ^۴ با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست ^۵ آورد و فتح نامه در حضرت فرستاد - در شهر ^۶ قبا بستند و شادیها کردند - و تمام ^۷ ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطعان و کار کفلن خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

۱ در دار کردند سنه اربع و عشرين و سبعمائه الغ خان را M.

۲ بعد سه چند B.

۳ رایان دایگان و زن B.

۴ فرستاد چون بدھلی رسید قبا M.

۵ رانکل M.

۶ برداشته آورد M.

۷ تمام M. omits

جاجنگر^۱ لشکر کشید - آنجا^۲ چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد -
 و مظفر و منصور باز^۳ در ارنگل آمد - چند روز مانده سوی حضرت
 اعلیٰ مراجعت کرد^۴ - در سنه اربع و عشرين و سبعمائه سلطان^۵
 سمت لکهنوتی عزیمت فرمود - الخ خلن را که ولیمهد کرده بود
 به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه
 عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ
 بکوچ متواتر^۶ در لکهنوتی رفت و آن را فتح کرد - و هم درین محل خبر
 اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده^۷ بادشاه لکهنوتی بر دست هیبت الله
 قصوری رسید - سلطان از آنجا بجانب^۸ دار الملک مراجعت کرده
 و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت می آورد - چون در موضع
 افغانپور رسید بر کوشکی^۹ که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تریتر
 بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از^{۱۰} نهب لکهنوتی آورده اند
 بیاورد و یکجا بدواند^{۱۱} - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران
 خلل پذیرفت و بانگاد - و سلطان غیاث الدین^{۱۲} تغلق شاه مرحوم
 با یکنفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول
 سنه خمس و عشرين و سبعمائه بود^{۱۳} - چنین^{۱۴} روایت می کنند که در
 این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

۱ جاجنگر B.

۲ کشید و چهل پیل زنده M.

۳ آمد از آنجا باز مظفر و منصور در M.

۴ کرد M. omits

۵ سلطان M. omits

۶ متواتر M. omits

۷ بوده B.

۸ سلطان از آنجا بجانب مدار M.

۹ بر کشتگی که برای بار جا ترتیب M.

۱۰ که نهب لکهنوتی M.

۱۱ بدواند زمین بلرزید تقدیر الله تعالی خلل M.

۱۳ بود B. omits

۱۲ غیاث الدین مرحوم تغلق شاه M.

۱۴ بانجام رسید up to چنین روایت M. omits from

(۹۷)

والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بهزین نُور بار فرموده بودند که
دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد
فرمود که بر سینه دشمن پای داده سلامت آمدم - اما این خبر بسمع
حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این
واقعه در ماه مذکور بانجام رسید *

جهان گر کنی در ته پای خویش بخشپی سر انجام بر جای خویش
مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند ¹ ماه
بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ اِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْآبَابُ ² *

ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان

غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود -
چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرطِ عزا بجا آورد - در ماه ربیع الاول
سنة المذكور در قصر دولت خانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود -
و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قبا
بسته بودند و بازارها و کوچه بچامهای منقش و رنگین آراسته - و از
زمان در آمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول
فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده ³ بر ⁴ خلق نثار ریختنی
می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانها
می انداختند - چون بعد چندگاه کار مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

¹ سال و هشت ماه M.

² M. omits from اللهُ up to الْمآبِ

³ M. omits نهاده

⁴ M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محلت زر می ریختند چون بعد چندگاه